

نشریه کانون شعر و ادب

شماره ۱ بیست و پنجم

صاحب امتیاز: کانون شعر و ادب دانشگاه صنعتی شریف

حمایت و پشتیبانی دبیرخانه نشریات دانشگاه

مدیرمسئول: سید محمدحسین قاسمی

سر دبیر: مجید فلاحی

صفحه آرا: افشین فلاحی

ویراستار: فاطمه رهایی



کانون شعر و ادب دانشگاه صنعتی شریف

ksabamdad

ksasharif

ksa.sharif



بامداد / نشریه کانون شعر و ادب / شماره بیست و پنجم / بهمن ۹۷

عکس روی جلد: سید حسین فاطمی

برگی چند از زندگی استادم

محدثه جوادی، ادبیات دانشگاه تهران ۹۶



از سنت به بدعت

امید ظریفی، فیزیک ۹۶



The Butcher Boy

مهدی دیزانی، مهندسی مکانیک ۹۵



کامو: عشق، امید، زندگی

مهدی سلمان، فارغ التحصیل فیزیک





سرمقاله

چراغ‌ها که خاموش شوند، چشمانت را که ببندی، چیزی نمی‌بینی جز خودت. آن‌گاه که فقط خود را دریافتی پس از آن تنهایی را نیز می‌فهمی. تنهایی اولین حسی است که هر انسان عمیقاً تجربه می‌کند. پنداری از یک حس، فراتر است و از او جدا نیست. همیشه همراهش بوده و مدام در انتظارش تا در آغوشش بگیرد! آنان که تنهاییشان را دریافته‌اند و هم آغوشش شده‌اند، هیچ‌گاه نخواسته‌اند رهایش کنند اما، کسانی که از تنهایی گریزانند با ترسش همدم هستند؛ می‌دانند دیر یا زود به ناچار، باید دل، به دل تنهایی بدهند؛ ولی می‌ترسند... می‌ترسند چون نمی‌شناسندش و هرگز هم صحبتش نبوده‌اند. آن‌قدر ذهن را شلوغ کرده‌اند که جایی برای تنهایی نیست. باید منتظرش بود. او میهمان آخرِ خانه‌ی وجود ماست که آینده‌ است و ماندگار. چراغ‌ها روشن می‌شوند. چشم باز می‌کنم. خود را در آینه می‌بینم و تنهاییم را، که سر بر شانه‌ام تکیه داده و در گوشم نجوا می‌کند: چراغ‌ها را بکش، بامداد نزدیک است. ■

در این شماره می‌خوانید

- ۳ از سنت به بدعت
- ۵ ادبیات جهان
- ۶ کامو: عشق، امید، زندگی
- ۸ برگی چند از زندگی استادم
- ۱۲ معرفی جایزه کتاب اول گاردین
- ۱۳ اخبار ادبی
- ۱۴ برنامه‌های ترم جاری کانون
- ۱۵ The Butcher Boy
- ۱۶ چند کلامی درباره چپستی مدرسه

تقویم ادبی

۴ بهمن:	زادروز حکیم ابوالقاسم فردوسی
۹ بهمن:	زادروز فریبا وفی
۱۴ بهمن:	درگذشت سیاوش کسرایی
۲۴ بهمن:	درگذشت عارف قزوینی
۲۵ بهمن:	زادروز خسرو گلسترخی
۲۶ بهمن:	درگذشت ابوالحسن نجفی
۲۸ بهمن:	زادروز زینب‌النسا
۲۹ بهمن:	زادروز مجتبی مینوی
۳۰ بهمن:	زادروز مهدی فرجی
۳۱ بهمن:	زادروز حمید مصدق
۱ بهمن:	زادروز جیمز جویس
۲ بهمن:	زادروز بزرگ علوی
۳ بهمن:	زادروز خسرو گلسترخی
۴ بهمن:	درگذشت عباس زریاب خویی
۹ بهمن:	درگذشت سیاوش کسرایی
۱۴ بهمن:	درگذشت فروغ فرخزاد
۲۵ بهمن:	درگذشت عزیزالله جوینی
۲۶ بهمن:	زادروز زینب‌النسا
۲۸ بهمن:	زادروز صادق هدایت
۲۹ بهمن:	درگذشت عماد خراسانی
۳۰ بهمن:	درگذشت بزرگ علوی
۳۱ بهمن:	درگذشت نادر نادرپور
۱ بهمن:	زادروز خسرو گلسترخی



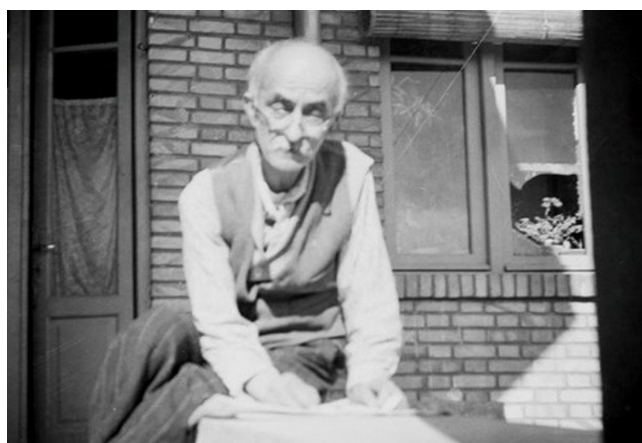
امید ظریفی، فیزیک ۹۶

از سنت به بدعت: دگرگونی شعر معاصر فارسی



دو. دسته‌ی دیگر از شاعران این دوره کسانی بودند که از قالب‌های متداول و نیمه‌متداول قدیم استفاده کردند؛ اما کوشیدند تا زبان شعر خود را کاملاً ساده و عامیانه سازند. باید سید اشرف‌الدین حسینی گیلانی را، که بیش‌تر مسمط و مستزاد می‌سرود، یکی از دو سه نفری بشماریم که در راه سادگی زبان شعر در آن دوره کوشش بسیار کرده‌اند و از زبان محاوره‌ای مردم در شعر خویش بسیار سود جستند. به عنوان مثال، وی درباره‌ی محمدعلی شاه و پس از خلع از سلطنت می‌گوید:

«ممدلی» تکیه به قول و غزل روس نمود
ترک ناموس نمود



اما سادگی بیان و نزدیکی به حدود طبیعی زبان، در شعر ایرج میرزا است که به حد کامل‌تر و ذوق‌پسندتری می‌رسد. ایرج کلمه‌های عامیانه و تعبیرهای مردم را در شعر خود به حدی استادانه به کار برده که مایه‌ی شگفتی هر خواننده‌ای است. البته کارهای ابتدایی او این گونه نبود و وی در نیمه‌ی دوم زندگی خود به این شیوه گرایید. بیش‌تر آثار مشهور او، که از شاهکارهای این دوره از ادب ما به‌شمار می‌روند، همگی دارای بیانی نزدیک به شیوه‌ی بیان عامه‌ی مردم هستند. ایرج در «عارف‌نامه» که اوج زیبایی شعر او به‌شمار می‌رود و مرحله‌ی تکاملی این شیوه را در شعر وی نشان می‌دهد، از زبان زنی که حجاب می‌گرفته، می‌گوید:

چه لوطی‌ها در این شهرند، واه‌واه!
خدایا دور کن، الله الله!
به من گوید که چادر وا کن از سر
چه پرویی ست این! الله اکبر!
برو گم شو، عجب بی‌شرم و رویی!
چه رو داری که با من هم‌چو گویی!

و می‌بینیم که این سادگی کلام و توجه به شیوه‌ی بیان عامه را تا آن‌جا پیش برده که اگر بخواهیم سخنان او را به نثر بنویسیم، جای کم‌تر کلمه‌ای تغییر می‌کند.

در شماره‌ی پیشین بامداد، وضع ادب فارسی پیش از مشروطه را شرح دادیم و نگاهی کوتاه به چندی از عوامل تأثیرگذار بر دگرگونی آن انداختیم. هم‌چنین قرار بر این شد تا در این شماره به صورت مبسوط‌تر به چگونگی تحول شعر معاصر فارسی پردازیم. در آن‌جا آوردیم که اختلاف نظر در بین شاعران و شیوه‌ی ایشان باعث شد تا هر دسته‌ای از آن‌ها راهی متفاوت را برگزینند. در این نوشته سعی بر این است تا مسیرهای متفاوتی را که توسط شاعران آن دوره انتخاب شد دسته‌بندی نماییم.

یک. آن‌هایی که در قالب قصیده‌های کهن و با پیروی از همان سنت‌های دیرینه، اندیشه‌های اجتماعی و تازه‌ی خود را در شعر آوردند. از پیروان این روش می‌توان به میرزا آقاخان کرمانی اشاره کرد. او در کتاب خود به نام «سالاریه» که به تقلید از شاهنامه سروده، کم‌وبیش انتقادهایی از اوضاع اجتماعی روزگار خود دارد؛ هرچند شعرش کمی سست و ناتندرست می‌نماید. شاعر دیگری که با فاصله‌ی کمی در همین دوره می‌زیسته و در شعرهایش خواست‌های اجتماعی و سیاسی وجود دارد و از پیروان سنت‌های کهن است، ادیب نیشابوری است؛ که متأسفانه بیش‌تر شعرهای او از میان رفته و فقط دیوان کوچکی از وی به چاپ رسیده است. اما نمونه‌ی کامل این دسته از شاعران، ادیب‌الممالک فراهانی است. او به‌خوبی تلاش کرد تا افکار انتقادی و سیاسی خود را در قالب قصیده و به همان شیوه‌ی پیشینیان بازگو کند. وی هم‌چنین می‌کوشید تا از کلمات فرنگی که به‌تازگی داخل زبان فارسی شده بودند، استفاده کند و گویا این کار را نوعی تجدید و تازه‌جویی در ادب می‌شمرد. از شعرهای انتقادی ادیب‌الممالک می‌توان به قصیده‌ای که به مناسبت بمباران مجلس شورای ملی و کشته‌شدن سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی و دیگر آزادی‌خواهان سروده است، اشاره کرد:

امروز که حق را پی مشروطه قیام است
بر شاه محمدعلی از عرش پیام است
این طبل زدن زیر گلیمت ندهد سود
چون طشت تو بشکسته و افتاده ز بام است

و از نمونه‌های دیگر شعر او که در آن برای استعمال کلمه‌ها و اصطلاح‌های فرنگی کوشش شده است، این قصیده‌ی اوست:

خدا رحمت کند مرحوم حاج میرزا آقاسی را
ببخشد جای آن بر خلق، احزاب سیاسی را
ترقی، اعتدالی، انقلابی، ارتجاعیون
دو مکراسی و رادیکال، عشق اسکناسی را
اونیورسیتیه و فاکولته در ایران نبذ یارب
کجا تعلیم دادند این گروه دیپلماسی را؟

چهار. گروه اندک دیگری از شاعران این دوره، کسانی هستند که کوشیده‌اند در قالب و شیوه‌ی دیگری شبیه به نمایش نامه، اندیشه‌های خود را منعکس کنند. مشهورترین این شاعران، عشقی است. وی از شاعران جوان و تندرو این روزگار است. او در منظومه‌ی «کفن سیاه» می‌گوید:

در تکاپوی غروب است ز گردون خورشید
 دهر مبهوت شد و رنگ رخ دشت پرید
 دل خونین سپهر از افق غرب دمید
 چرخ از رحلت خورشید سیه می‌پوشید
 که سر قافله با زمزمه و زنگ رسید
 در حوالی مدائن به دهی
 ده تاریخی افسانه گهی.

این چنین کارهای عشقی از نخستین گام‌های تحول در معنی واقعی است؛ اما چنان نیست که بتوانیم او را بنیان‌گذار این تحول بدانیم، زیرا وی در منظومه‌ی «سه تابلوی مریم» خود نظر به «افسانه‌ی نیما یوشیج» داشته و گویا افسانه را نیز یک‌بار در روزنامه‌ی خود چاپ کرده است. شعر عشقی به دلیل جوانی و ناآزمودگی او خام است و غلط‌های فاحش ادبی بسیاری در آن دیده می‌شود؛ اما روح آفرینش گر و پرخاش جوی او باعث می‌شود تا در نگاه نخست عیب‌های فراوان شعر او را نادیده بگیریم.

پنج. تا کنون از شاعرانی نام بردیم که از حدود قالب‌های کهن و معین شعر فارسی گام بیرون نهاده بودند. از این دسته که بگذریم، به گروهی از شاعران بزرگ این روزگار برخورد می‌کنیم که کوشیده‌اند تا قالب‌های تازه‌ای در شعر فارسی پدید آورند. البته بیش‌تر این قالب‌ها را باید نوعی تفتن دانست؛ زیرا به جای آن که شاعر از او قیود رهایی بخشد، وی را بیش‌تر اسیر قافیه می‌کند. با این همه باید پذیرفت که همین کوشش‌ها بود که مسیر اصلی شعر امروز فارسی را تعیین کرد. نیما یوشیج زمانی که احساس کرد در وزن‌های عروضی قدیم نمی‌توان قالب تازه‌ای که ظرفیت احوال و احساسات شاعرانه و اصیل را به آزادی داشته باشد به وجود آورد، کوشید تا در عروض فارسی تجدید نظر کند. از جمله شاعرانی که تفتن‌هایی در قالب شعر ایجاد کردند، باید این افراد را نام برد: دهخدا، بهار، لاهوتی، جعفر خامنه‌ای، یحیی دولت‌آبادی، رشید یاسمی و نیما.

از نمونه‌های کوشش در راه ایجاد قالب جدید می‌توان از شعر «به وطن» جعفر خامنه‌ای نام برد، که به قول ادوارد برون از نظر قافیه‌بندی قابل توجه و بی‌سابقه است:

هر روز به یک منظر خونین به در آیی
 هر دم متجلی تو به یک جلوه‌ی جان‌سوز
 از سوز غمت مرغ دلم هر شب و هر روز
 با نغمه‌ی نو تازه کند نغمه‌سرای

شاعر دیگری که در این قالب چند شعر خوب و موفق گفته،

سه. دسته‌ای دیگر از شاعران این دوره به تصنیف‌سازی پرداختند. البته تصنیف‌سازی در گذشته در میان عامه‌ی مردم رواج داشته، اما در دوره‌ی اخیر رنگی خاص به خود گرفت و اهل ادب به آن رغبت بیش‌تری پیدا کردند، تا به امروز که شاهد گسترش روزافزون این شعبه از شعر فارسی هستیم. در باب تصنیف ابتدا باید از میرزا علی اکبر شیدا یاد کنیم. کسی که با این که تصنیف‌هایش دارای مضامین عاشقانه است، اما به دلیل این که با موسیقی آشنایی درستی داشته، رنگ و بوی جدیدی به تصنیف بخشیده و در حقیقت تحولی به وجود آورده است. پس از او، نوبت به عارف قزوینی می‌رسد. تصنیف‌های وی، که شناخته‌شده‌ترین تصنیف‌های زبان فارسی است، سرشار است از روح ملیت و عشقی تا مرز جنون به ایران.

گریه را به مستی بهانه کردم
 شکوه‌ها ز دست زمانه کردم
 آستین چو از چشم تر گرفتم
 جوی خون به دامان روانه کردم

تصنیف‌های عارف از لحاظ فنی دارای اهمیت بسیار است و به قول روح‌الله خالقی از نظر روانی و زیبایی نغمه‌ها، ارتباط و پیوستگی آهنگ و شعر و ابتکار وی در وارد کردن مضامین اجتماعی به تصنیف در درجه‌ی نخست اهمیت قرار دارد. علاوه بر تصنیف، وی غزل‌هایی آمیخته به مضامینی همانند سیاست و عشق نیز دارد:

ای دیده خون‌ببار! که یک ملتی به خواب
 رفته‌ست و من دو دیده‌ی بیدارم آرزوست
 بیدار هر که گشت در ایران رود به دار
 بیدار و زندگانی بی‌دارم آرزوست

اما در این شیوه از غزل، فرد دیگری از هم‌عصرهای او توفیق بیش‌تری داشته است و او کسی نیست جز فرخی یزدی. برخلاف غزل عارف که عموماً سست و گاه از نظر ادبی غلط است، فرخی زبانی فصیح‌تر و روان‌تر و درست‌تر دارد. غزل‌هایی همراه با اندیشه‌های تند سیاسی و احساسات سرکش اجتماعی. اگر بخواهیم برای هر یک از انواع شعر در این دوره مظهر روشنی نام ببریم، بی‌شک فرخی را باید در اوج غزل سیاسی بدانیم. او که سخت به انقلاب سوسیالیستی گرویده بود، همواره کوشش خود را در راه ایجاد این انقلاب صرف می‌کرد:

در کهن ایران ویران انقلابی تازه باید
 سخت از این سست مردم قتل بی‌اندازه باید
 می‌کند تهدید ما را این بنای ارتجاعی
 منهدم این کاخ را از صدر تا دروازه باید

نای آزادی کند چون نی نوانی انقلاب
 باز خون سازد جهان را نینوای انقلاب
 انقلاب ما چو شد از دست ناپاکان شهید
 نیست غیر از خون پاکان خون‌بهای انقلاب



ادبیات جهان

فاطمه رهایی، شیمی ۹۴



والسرابُ کتابُ المسافر فی البید...
لولا، لولا، لولا السراب، ما واصل السیر بحتاً عن الماء.

هذا سحاب - يقول ويحمل إبريق آماله بيد وبأخري يشدُّ على خصره.

ويدقُّ خطاه على الرمل كي يجمع الغيم في حُفرة.

والسراب يناديه، يُعوِّبه، يخدعه

ثم يرفعه فوق: إقرأ إذا ما استطعت القراءة.

واكتب إذا ما استطعت الكتابة.

يقرأ: ماء، وماء، وماء.

ويكتب سطر أعلى الرمل: لولا السراب لما كنت حياً إلى الآن

و سراب، کتاب مسافر است در بیابان

اگر نبود، اگر سراب نبود، به جست و جوی آب، به راه ادامه نمی داد.

این ابراست این رامی گوید و کوزه آرزوهایش را با یک دست می گیرد

و دست دیگرش راستون پهلو می کند.

و پایش را بر شن می کوبد تا ابر را در حفره ای جمع کند

و سراب او را می خواند، و سوسه می کند، می فریبد،

آن گاه او را بلند می کند: بخوان؛ اگر خواندن می دانی

و بنویس؛ اگر نوشتن می توانی

می خواند: آب، و آب، و آب

و خطی روی شن می نویسد: اگر سراب نبود، تا کنون زنده نبودم.

مترجم: فاطمه رهایی ■



ملک الشعراى بهار است. بهار در قصیده سرایی در ردیف دو سه شاعر نخست زبان فارسی ست. بی گمان از قرن ششم به بعد، شاعری در قصیده به عظمت او نیامده است. با این همه، قطعه هایی که در این قالب گفته، قابل تامل اند:

بیائید ای کبوترهای دل خواه
بدن کافورگون، پاها چو شنگرف
بپرید از فراز بام و ناگاه
به گرد من فرود آید چون برف

در این بین شاعرانی همانند یحیی دولت آبادی هم بودند که کوشیدند تا در چند قطعه از وزن عروضی صرف نظر کنند و در وزن هجایی شعر بسرایند:

صبح دم پیمانه شد از خفتن لب ریز
جام بیداری در کف کجدار و مریز
خواب با چشمانم در جنگ و گریز
نه خواب بودم، نه بیدار
نه مست بودم، نه هشیار

می دانیم که ساختمان طبیعی هر زبانی نوعی وزن خاص را می پذیرد. چنان که در فارسی و عربی وزن عروضی طبیعی است، در زبان های دیگر انواع دیگر وزن وجود دارد. با توجه به این که برای ایرانیان احساس وزن ها، به جز وزن عروضی، دشوار است، می بینیم که در این قطعه برای ما ایرانیان وزنی احساس نمی شود. همان گونه که قابل انتظار بود، این آزمایش نیز توفیقی نیافت و حتی سرایندهی آن نیز دیگر به سرودن این نوع شعر نپرداخت.

این گروه از شاعران که نام بردیم، هر کدام بر سر آن بودند تا تحولی در شعر ایجاد کنند؛ اما اصل کار بیش تر آن ها همان اسلوب ادبیات کهن بود و چنان که دیدیم، با تسلیم در برابر اصول آن، این کار ناشدنی است. تنها کسی که معنی درست تحول را درک کرد نسیما یوشیج بود. او در تمام زمینه های شعر فارسی تجدیدنظر کرد، هم از نظر معنی و هم از نظر فرم. وی کار خود را با مطالعه و بررسی تاریخ نهضت ها و تحولات شعر در خارج از ایران شروع کرد. تازگی شعر نیما برای نخستین بار در «افسانه» به روشنی دیده می شود و پس از آن هم هر چه سروده تازه و بدیع است. حاصل کار وی چنان است که شعر نوی او در موضوعات کهنه نیز بسیار بدیع می نماید و این یعنی تجدید در شعر، به معنی درست کلمه. روی هم رفته، می توان گفت که او در مسائل کلی شعر، همانند وزن، قافیه و زاویه ی دید تجدیدنظر می کند و به استقلال شعری مطلوبی می رسد.

منبع:

با چراغ و آینه، محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات سخن ■



مهدی سلمان، فارغ التحصیل فیزیک

◆ کامو: عشق، امید، زندگی



نقد و معرفی کتاب "بیگانه" اثر آلبر کامو

نوشتن صرفاً چند خط نقد، بر کتابی که نه به خاطر آن که سارتر بهترین اثر بعد از متار که‌ی جنگ می‌دانشد یا نویسنده‌اش دومین جوان‌ترین برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ادبیات است، از آن جهت که سال‌ها نگارشش طول کشیده یا بهتر بگویم حاصل تجربیات یک عمر زندگی نویسنده است، چیزی نیست جز کم لطفی به او. بیگانه اثری است که از تجربیات کامو در زندگی ناشی می‌شود و جهان را از عینک او به ما می‌نماید. او فیلسوفی است که اندیشیدن را در قالب رمان عینیت بخشیده و با علاقه‌ای که به یونان باستان دارد، اثری تراژیک خلق کرده. از نظر وی اثر هنری واقعا تراژیک اثری درباره‌ی انسان شاد است. چرا که این اثر هنری با مرگ به کل محو خواهد شد. داستان با عبارت "امروز مامان مرد. شاید هم دیروز. نمی‌دانم." آغاز می‌شود. این سهمگین‌ترین جمله را که خود مقدماتی لازم دارد، به عنوان مقدمه و شروع رمان آوردن و سپس بی‌اعتنایی محسوس به کیفیت این اتفاق چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟

حرف ما این است که هر موجودی می‌خواهد به مادر خویش بازگردد، چون مادر اصل اوست. این جدایی انسان را در رنج می‌افکند، مگر اینکه وجودی نادان و بی‌شعور باشد، یا اینکه اشکالی در شعورش نباشد ولی فاقد احساس باشد. فاقد احساس همان بی‌شعور است و هر دو در نفهمیدن اصل، یک حال دارند. کسی که فهمی از اصل نداشته باشد، بالطبع بی‌شعور است و تقاضا و شکوه و شکایتی هم نخواهد داشت. اما اگر وجودی با هر نوع از انواع آگاهی - از خیالی و حسی تا عقلانی - که باشد به مجرد اینکه احساس کند اصلی دارد که از آن جدا شده است، متمایل به بازگشت به آن اصل خواهد بود. اما مورسو نسبت به این موضوع بی تفاوت است. "هر بی‌اعتنایی، نشان آنست که آدمی به چیزی دیگر در جایی دیگر اعتنا ورزیده است، و هر بی‌مهری، دلیل مهر بستن به محبوبی دیگر است. و

هر غفلتی فرزند تنبهی است نسبت به امری دیگر". پس اصل او چیز دیگر است، توجهش معطوف به چیز دیگر است و مهرش در گروهی چیز دیگر است. مورسو سراسر شور زندگیست، این را از بی‌اعتنایی به مادر، هنگامی که در کنار تابوت او نشسته می‌توان فهمید. در آن هنگام به نور قشنگ غروب و زنبور چسبیده به سقف شیشه‌ای می‌اندیشد و با هر چه رنگ و بوی زندگی نمی‌دهد بیگانه است. هیچگاه در حسرت از دست دادن مامان نیست و در عوض هنگامی که بالای تپه‌هایی که میان مارنگو و دریا فاصله

۱. باندکی تغییر، فیضی، کریم، نی نوستالژیک، ضمیمه ادبی هنری روزنامه

اطلاعات، سه شنبه ۲ بهمن ۱۳۹۷

۲. سروش، عبدالکریم، قمار عاشقانه، انتشارات صراط

انداخته، چقدر حسرت لذت پیاده روی را می‌خورد و شادی‌اش را هنگامی می‌داند که از مراسم مامان باز می‌گردد تا ۱۲ ساعتی بخوابد. همانطور که کودک سیاستمدار نیست و نیاز خود را بی‌پرده به زبان می‌آورد و با گریه و زاری و ناراحتی و شکایت خود را عیان و با لبخند، شادی خود را نمایان می‌سازد و آنچه می‌بینید می‌گوید و آنچه می‌خواهد می‌خواند و مهندس نیست که برنامه‌ریزی کند و صداقت محض است، مورسو نیز سیاستمدار نیست. او هیچ چیز خلاف میل و سرشتش انجام نمی‌دهد، اگر چه برای دیگران ناراحت کننده و تعجب آور باشد. مانند زمانی که ماری از او می‌پرسد که آیا عاشقش هست یا نه؟ و مورسو این جمله را بی‌معنی می‌خواند و بی‌پرده آنچه احساس می‌کند را با وی در میان می‌گذارد. همین مورسو بی‌ظاهر بی‌خیال بی‌احساس، که با پتک جملاتش نگین قلب ماری را خرد کرده بود، هنگامی که سرگرم درست کردن غذا هستند، به محض آن که شکوفه لبخند را بر لبان ماری می‌بیند، بدون هیچ دلیلی و بی‌درنگ او را می‌بوسد. این احساس صد ها بار شیرین تر از جمله‌ی سرد و سنگین و بی‌روح "دوستت دارم" بر دل معشوق می‌نشیند و چون خورشیدی سوزان گرمابخش جهان عشقشان می‌شود. حال چه کسی می‌تواند ادعا کند که مورسو بی‌احساس است؟ اما از طرف دیگر این احساس رنگ و بوی غریزه می‌دهد و مورسو در پی آن نیست که بیندیشد، برای آینده برنامه‌ای تدارک بیند یا هدفی را دنبال کند. حتی وقتی رئیس پیشنهاد ترفیع و رفتن به پاریس را می‌دهد، مورسو کاملاً بی‌تفاوت پاسخ می‌دهد و می‌گوید: "آدم‌ها هیچ وقت نمی‌توانند زندگی‌شان را عوض کنند، هر زندگی حُسن خودش را دارد و من از زندگی‌ام، این جا، به هیچ وجه ناراضی نیستم."



و آنگاه که در زندان بعد از روزگاری دراز به یاد ماری می‌افتد احساسش به او را در سولی لوگی چنین بیان می‌کند: "سواي تمان، که حالا از هم جدا بود، چیزی نبود که ما را به هم مربوط کند یا حتی ما را به یاد هم بیندازد". زندگی معشوقه‌ی مورسو است و می‌خواهد این شادی را که چون مسافری در این جهان در حال گذر است، گام به گام دنبال کند. او برای لذت بردن به چیزی بیش از نور ملایم خورشید که پیشانی‌اش را نوازش دهد، شن داغی که سر حالش بیاورد، بوی نمکی که مشامش را آکنده سازد، دریایی که آرامش بخشد، غذایی که ممد حیاتش باشد، آغوشی که مفرح ذاتش و احساس راحتی و آزادی‌اش از این حال، به چیز دیگری نیاز ندارد. مورسو به هیچ عروسکی دل نبسته ولی در تمنای بازی کردن است. آنگاه که در زندان تنها به سه چیز خود را نیازمند می‌بیند، طبیعت، زن و سیگار. همانجاست که چهره‌ی تک تک معشوقه‌هایش را به خاطر می‌آورد و می‌گوید که هیچگاه به ماری

۳. کامو، بیگانه، نشر ماهی، ۱۱۸

۴. باندکی تغییر، کامو، یادداشت‌ها، نشر ماهی

به طور خاص فکر نکرده و چه شکوهمند و غیر اخلاقی است این حرف. غیر اخلاقی از آن جهت که نسبت به ماری هیچ مسئولیتی احساس نمی کند با او مانند لیوان آبی برخورد می کند که تنها عطشش را فرومی نشاند، مهم نیست این آب از کدامین چشمه باشد، همین که عطشش را فرو بنشانند برای مورسو کافیهست. برای او کیفیت آب تفاوتی نمی کند، به املاحش، پاکیش، زلالی اش، توجهی ندارد، ولی گهگاه دسته‌ی لیوان او را می فریبد یا این که از چه جنسی و چه رنگی است و هنگامی که بعد از مدت‌ها تشنگی، لیوان آب را دوباره در دست می گیرد (هنگام ملاقات ماری در زندان یا دیدن او در دادگاه)، تنها ظاهر ماریست که او را به هیجان می آورد. و شکوهمند از آن جهت که مورسو آزاد است و به هیچ چیز تعلق خاطر ندارد جز زندگی، عشق و زیبایی و این‌ها همه‌ی آن چیزی است که مورسو را از مرگ می ترساند. او در برابر مرگ می لرزد اما هیچ چیز را در این ماموریت خود که زیستن است، نا تمام نمی گذارد. او در آرزوی زندگی جاودانه نیست اما مرزهای ممکن را تا به انتها در می نوردد. همچون زمانی که ساعت‌ها در زندان تک تک اشیائش را به خاطر می آورد و به قول خودش اگر انسان یک روز زندگی کرده باشد می تواند صد سال را راحت در زندان بگذراند. حتی هنگامی که برای محاکمه به دادگاه فراخوانده می شود، هیچ توجهی به محاکمه و محکومیت و حکم ندارد و در پاسخ به سوال "دلت شور می زنه؟" ژاندارم، تماشای محاکمه را جالب می خواند و از انبوه جمعیت سالن و اینکه خود را دلیل این همه هیجان می یابد، تعجب می کند. رفتار او با پدیده‌ها کاملاً مانند برخورد اول کودک با پدیده‌هاست، کنجکاو است و در لحظه زندگی می کند. به ماری باز گردیم و عشق. هنگامی که مورسو عاشق عشق رند و نظر باز، به درخواست ازدواج ماری پاسخ مثبت می دهد، ماری که علامت سوال های بسیاری در مقابل خود می بیند از او می پرسد که اگر این پیشنهاد را زن دیگری به او می داد، آیا باز هم قبول می کرد یا نه؟ مورسو با قاطعیت جواب مثبت می دهد و این با "هیچگاه به ماری به طور خاص فکر نکرده بودم" سازگار و با فلسفه‌ی زندگی اش در تناقض است. کسی که آزادی مطلق است چگونه در بند ازدواج در آید؟ گویی ازدواج که پیوندی رسمی و قراردادی بین دو نفر است (که این از اعتبار این پیوند، که باید هدف دار و بالطبع عاشقانه باشد، می کاهد) به اندازه‌ی گفتن جمله‌ی "دوستت دارم" برای او بی معنی است یا اینکه مورسو حتی از بند تعلق به فلسفه زندگی اش نیز آزاد است. مورسو مانند کودکی که هر کس به او آبنبات بدهد خوشحالش می کند، در ۳۰ نگاه به چالش کشیده می شود، نخست هنگامی که برای فرار از زحمت ناچیز پخت و پز خود را در چنان مخصوصه‌ای می اندازد که خونسش را به هدر می دهد، دوم هنگامی که به درخواست رمون برای شهادت پاسخ مثبت می دهد و سوم هنگامی که در ملاقات زندان، ماری می پرسد: "همه‌ی چیزهایی که می خواهی، داری؟" و مورسو به دروغ (هیچ توجهی دروغ را به حقیقت تبدیل نمی کند) "آره، همه چی" پاسخ می دهد. در این بین مورد اول و دوم تأمل برانگیز است: در شبی که مورسو برای خرید لوازم شام، در راهرو به رمون برخورد و رمون درخواست خود را پشت وعده‌ی شام و شراب به او عرضه می کند، شخصیت مورسو به چالش کشیده می شود. مورسو برای خلاصی از زحمت پخت و پز پیشنهاد او را می پذیرد و این یعنی منفعت طلبی. از طرف دیگر رمون هم سیاستمدارانه ابتدا به او محبت می کند، شام، سیگار و شراب و این‌ها همه‌ی آن چیزی است که مورسو بدان نیاز داشت تا به زحمت نیفتد و نیاز آن شب خود را

بر آورده بیند. حال با استفاده از اصول روانشناسی که گویا رمون از آن‌ها بی خبر نیست و همه‌ی ما نیز در زندگی تجربه‌اش کرده‌ایم، از او درخواستی می کند. بارها و بارها شاید برایتان پیش آمده باشد که کسی به شما خدمتی بکند و در پس آن خدمت انگیزه‌ای داشته باشد و بخواهد بهره کشی کند. این سنت انسانی است که در مقابل لطف کسی، به او خدمتی کنیم و این رفتار که قدرت "نه" گفتن را از انسان سلب می کند (چون نه گفتن به چنین شخصی غیر انسانی و با اغماض غیر اخلاقی است)، مورسو را نیز به دام می اندازد و او را ناخواسته وارد ماجرای عشقی می کند که سراسر بر خلاف ذات خود مورسو است. رمون از او کمک می خواهد تا نامه‌ای به معشوقه‌اش بنویسد، کاری که به سبب شغل مورسو، برایش بسیار ساده است و به خوبی از پس آن بر می آید. در پی همین نامه، رمون معشوقه‌اش را فریب می دهد و او را تحقیر می کند و به باد کتک می گیرد. مورسو همچنان چون کودکی که آبنبات خود را گرفته دیگر به بقیه چیزها کاری ندارد و در مقابل این عمل سکوت می کند و این غیر اخلاقی است. سپس در کلاتری حاضر می شود، شهادت دروغ می دهد (از آن جهت شهادتش دروغ است که به راستی "شاهد"ی بر این قضیه نیست و فقط روایتی از آن شنیده و به سبب دوستی با رمون وارد این بازی می شود) و از این جا به بعد مورسو دیگر معصوم نیست هر چند معصومانه اعدام می شود (معصوم کسیست که توجهی نمی کند و معصومیت فرد در تطابق کامل او با جهانی که در آن می زید نهفته است). بله، مورسو معصومانه می میرد. او قهرمانی تراژیک است که حاضر نیست برای زیستن، این با ارزش ترین داراییش، دروغ بگوید و کسی است که بی هیچ تظاهر قهرمانانه حاضر است برای حقیقت جان دهد و به همین سبب کامو به صرف محبتی که به شخصیت مخلوقش دارد، او را نمونه‌ی تنها مسیحی می داند که ما شایستگی اش را داریم. وی یگانه آزادی ممکن را آزادی در قبال مرگ می داند. آزاد واقعی کسی است که مرگ را چنان که هست می پذیرد و در عین حال عواقبش را نیز پذیراست. مورسو با پذیرش این مرگ تنها یک آرزو دارد، آنکه در روز اعدامش تماشاچی‌ها زیاد باشند، و با فریادهای سراسر نفرت از او استقبال کنند. او هیچگاه از عمل قتلش احساس پشیمانی نمی کند چون به راستی مجرم نیست، صرفاً بیگانه است. خانه‌ی او نه اینجاست، نه بهشت، نه عالم والا و نه هیچ کجای دیگر. دنیا محوطه‌ی ناشناخته‌ای است که در آن قلب او به هیچ چیز گرایش ندارد. جز مورسو چه کسی معنای این واژه را می فهمد؟ ■

۱. ارسطو در کتاب فن شعر تراژدی را چنین تعریف می کند: اثری که دو حس رحم و ترس را در خواننده/بیننده (نمایش) بیدار و از این طریق نفس او را ترکیه (کاتارسیس) و احساسات او را تطهیر نماید. سپس می گوید: "آن که مورد خشم واقع می شود، کسی است که دچار بدبختی شده است، اما مستحق آن بدبختی نبوده است و آنچه ترس ما را بر می انگیزد، سرنوشت شوم کسی است که به خود ما شباهت دارد و این خود، صفت شخصیت تراژیک است. انسان تراژیک از جنس ماست، یعنی دارای کمال آگاهی نیست، اما سقوط او و بدبختی اش نیز به سبب ناآگاهی او نیست، بلکه به جهت خطایی است که مرتکب شده است که در آخر به صورت سرنوشت و تقدیر شوم نمایان می شود. انسان تراژیک یک صفت بسیار مهم دارد و آن قدرت خطر کردن است، بدون آن که بیم نتیجه‌ی عملش را داشته باشد".

۲. کامو، یادداشت‌ها، نشر ماهی

۳. این جمله از کامو است و به راستی مورسو از همه چیز دست شسته حتی از زندگی، زیبایی و عشق



محدثه جوادی، ادبیات دانشگاه تهران ۹۶

برگی چند از زندگی استاد



شعر ازین صد سال.

استاد، شما در حال حاضر مشغول چه کار پژوهشی هستید؟ و ضمناً بفرمایید بخش عمده اوقاتان صرف کدامیک از مسؤلیت‌هایتان می‌شود؟

این روزها بیشتر مشغول تکمیل کتاب سرچشمه‌های حافظ‌شناسی هستم. در حقیقت از سال ۱۳۸۵ (یعنی سالی که کارشناسی ارشد را در دانشگاه تهران آغاز کردم) کار بر روی این موضوع را نیز شروع کرده‌ام و هنوز هم تمام نشده است. موضوع رساله دکتری‌ام نیز حافظ در اسناد و منابع کهن تا سال ۱۰۰۰ هجری بود که در سال ۱۳۹۱ از آن دفاع کردم و در حقیقت این موضوع، بخشی از همان پروژه بزرگ‌تر سرچشمه‌های حافظ‌شناسی بود که تمام این سال‌ها با دوستانم پیمان فیروزبخش مشغول تکمیل آن بودیم و امیدواریم پیش از سال ۱۴۰۰ بتوانیم آن را منتشر کنیم.

طبعاً بخش مهمی از اوقاتم در دانشگاه تهران سپری می‌شود. اما زمانی که کلاس ندارم در بنیاد موقوفات افشار فعالیت‌های فرهنگی را ادامه می‌دهم. گاهی هم در فرهنگستان زبان و ادب فارسی به پژوهش می‌پردازم. در واقع از سال ۱۳۸۷ یعنی سالی که وارد دوره دکتری شدم کار خود را در همین فرهنگستان آغاز کردم و بعدتر هم که عضو هیأت علمی دانشگاه شدم نتوانستم تحقیق را در آنجا رها کنم و کمابیش به فعالیت‌های پژوهشی‌ام در آنجا ادامه می‌دهم.

برای اینکه در کارتان دچار رخوت و یکنواختی نشوید چه کارهایی انجام می‌دهید؟

من چندان مشغول کار هستم که فرصتی برای یکنواختی برایم نمی‌ماند، مخصوصاً اینکه کارهای متنوعی را هم انجام می‌دهم. گذشته از این وقتی در منزل پسری داشته

باشید که دائم از شما سوال‌های مختلف کند و مداوم از شما توقع بازی داشته باشد حوصله‌تان سر نمی‌رود. ما با اینکه در منزلمان تلویزیون یا سرگرمی‌هایی از این دست را هم نداریم و هیچ‌گاه هم نخواستیم داشته باشیم اما هرگز احساس یکنواختی و ملالت نکرده‌ایم. تعداد کتاب‌هایی که هنوز فرصت نکرده‌ام بخوانم چندان است که هر وقت فراغتی پیدا می‌شود به مطالعه یکی از آنها می‌پردازم. ضمناً در عین

دیدار و گفتگو با دکتر محمد افشین وفایی، عضو هیئت علمی دانشکده

ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

(دوست و همنشین هوشنگ ابتهاج و شفیعی کدکنی از زندگی شخصی و کاری می‌گوید)

محمد افشین وفایی زاده ۲۹ آذر ماه سال ۱۳۵۹ شمسی در تهران است. تحصیلات دوره ابتدایی تا پایان دبیرستان را در گوهردشت کرج گذراند و پس از اخذ مدرک دیپلم به همراه خانواده به تهران بازگشت. او در سال ۱۳۹۱ توانست از رساله دکتری خود با عنوان «حافظ در اسناد و منابع کهن تا سال ۱۰۰۰ هجری» به راهنمایی دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی دفاع کند و از دانشگاه تهران در رشته زبان و ادبیات فارسی فارغ‌التحصیل شود. افشین وفایی که از سال ۱۳۸۷ به تدریس در همان دانشگاه اشتغال داشت، در اردیبهشت ماه سال ۱۳۹۲ رسماً عضو هیئت علمی گروه زبان

و ادبیات فارسی دانشگاه تهران شد و تاکنون نیز در همان‌جا به تدریس و تحقیق مشغول است. همچنین او از سال ۱۳۸۷ به عضویت در بنیاد ملی نخبگان درآمد و از همان سال به عنوان پژوهشگر در فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی به تحقیق مشغول شد. افشین وفایی از آغاز سال ۱۳۹۵ سرپرستی و مدیریت انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار را به عهده گرفت و سپس در سال ۱۳۹۶ به مدیرعاملی موسسه فرهنگی هنری دکتر محمود افشار و سپس به مدیرعاملی بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار برگزیده شد. در همین سال به عضویت گروه ایران‌شناسی دانشگاه تهران هم درآمد. حوزه فعالیت‌های پژوهشی تخصصی او بیشتر متن‌پژوهی، حافظ‌شناسی و نسخه‌شناسی است، اما به طور کلی به پژوهش‌های ایران‌شناسی مخصوصاً تاریخ معاصر علاقه‌مندی دارد و

کتاب‌ها و مقالات متعددی در این زمینه منتشر کرده است. از جمله کتاب‌های ایشان می‌توان به این‌ها اشاره کرد: سفینه بولونیا، سفینه کهن رباعیات، انیس الخلوه و جلیس السلوه، دفتر چهارم مثنوی، تحقیق در مجالس تفسیری فضل بن محب نیشابوری، خاطرات و یادداشت‌های روزانه محمدعلی فروغی در دو جلد مفصل، نامه‌های خاموشان و صد



به تدریس فکر می کردید یا بیشتر پژوهش و کار اجرایی را ترجیح می دادید؟

راستش هیچ وقت نه به تدریس فکر می کردم نه به کارهای اجرایی. هیچ وقت هم گمان نمی کردم روزی این کارها را انجام دهم. چون فکر می کردم تنها کاری که از عهده من برمی آید و بدان هم علاقه دارم پژوهش است و بس. هنوز هم علاقه اصلی ام همین است اما در کنارش تدریس هم می کنم. حقیقتش این است که تدریس را کار اصلی خودم نمی دانم. پشت کاری هم که می فرمایید فقط از علاقه سرچشمه می گیرد. به نظر من انسان باید علایقش را شناسایی کند و همانها را دنبال کند. من همیشه فکر می کردم برای اینکه بتوانم به آرزوهایم جامه عمل بپوشانم وقت کافی ندارم. بنابراین سعی می کردم از وقتم حداکثر استفاده را کنم و مثلاً کمتر بخوابم یا کمتر به کارهای دیگر پردازم. با خودم هم می گفتم برای کارهای دیگر همیشه وقت است بهتر است فعلاً آرزوهایم را دنبال کنم. این را هم بگویم که فقط در دوران دانشگاه درس خوان بودم و در دوران دبیرستان و راهنمایی و حتی دبستان تقریباً جزو شاگردان تنبل محسوب می شدم. جز یک نیمسال در دبیرستان که به سبب رقابت با یکی از همکلاسانم درس خواندم و شاگرد اول شدم در دوره های دیگر مدرسه به درس علاقه ای نشان نمی دادم و طبعاً نمرات خوبی هم نمی گرفتم.

– شما یکی از محبوب ترین استادان دانشگاه تهران هستید، به نظر خودتان علت این محبوبیت چیست؟ چطور سعی می کنید ضمن رابطه استاد و دانشجویی و حفظ حریمها رابطه ای دوستانه با دانشجویان داشته باشید؟

خیلی از لطف شما متشکرم. این از خوبی و بزرگواری دانشجویان است. من هم حقیقتاً همچنان خودم را دانشجو می دانم و شاید به همین علت است که رابطه ای دوستانه با دانشجویانم دارم.

– کمی از تجربه ارائه پایان نامه با راهنمایی دکتر شفیعی و تقی پورنامداریان بر ایمان بگویید. موضوع رساله دکتری و پایان نامه ارشدتان چه بود و دلیل انتخاب این موضوعات چه بود؟ چه اندازه مشورت اساتیدتان بر روی انتخاب موضوع تاثیر گذار بود؟

موضوع رساله کارشناسی من تصحیح و تحقیق بر روی یکی از زندگینامه های کهن مولانا (خلاصه المناقب) بود که با راهنمایی استاد شفیعی آن را انجام دادم و در سال ۱۳۸۷ هم از آن دفاع کردم. در دوره دکتری چنانکه پیشتر هم اشاره کردم موضوع حافظ در اسناد و منابع کهن تا سال ۱۰۰۰ هجری را برگزیدم و سعی کردم تمام اسناد و منابع خطی و چاپی را از زمان حیات حافظ تا سال ۱۰۰۰ بیابم و بررسی کنم تا به شناخت دقیق تری از حافظ برسم. اسناد خطی گاهی در کشورهای دیگر مانند روسیه، ترکیه، ازبکستان و... بود که با یاری دوستان توانستم به آنها دسترسی پیدا کنم. در دوره دکتری استاد شفیعی راهنمایم بودند و استادان تقی پورنامداریان (از پژوهشگاه علوم انسانی) و محمود عابدی (از دانشگاه خوارزمی یا همان تربیت معلم سابق) استادان مشاورم. در انتخاب روش کار از مشورت هر سه استاد بهره مند شدم و ایشان نکات مهمی را یادآور شدند که سعی کردم از همه آنها استفاده کنم. البته موضوع را در هر دو مقطع خودم انتخاب

اینکه یک محقق باید مطالعات تخصصی داشته باشد می تواند گاهی برای تنوع به مطالعه یا پژوهش در حوزه های دیگر هم بپردازد. البته این هم شرایطی دارد. در هر حال خود من در عالم تحقیق و پژوهش هم گاهی این کار را کرده ام. یعنی برای تفنن گاهی روی یک موضوعی که تخصص اصلی ام نیست کار کرده ام.

– در دانشگاه در رشته زبان و ادبیات فارسی تحصیل کرده اید. این انتخاب بر چه مبنایی صورت گرفت؟ خانواده با این انتخاب شما موافق بودند یا مخالفت کردند؟ اساساً چه چیزی یا چه شخصی شما را جذب این رشته کرد؟

من ابتدا با خواندن کتابهای شعر معاصر (مانند اشعار فروغ، اخوان، نصرت رحمانی و...) در دوره راهنمایی به رشته زبان و ادبیات فارسی علاقه مند شدم و خواستم در دبیرستان در رشته انسانی به تحصیل ادامه دهم. اما پدرم مخالفت کردند چون معتقد بودند برای این رشته شغلی نخواهد بود و تحصیل در این رشته برای من فایده ای نخواهد داشت. ناچار در دبیرستان رشته ریاضی فیزیک را انتخاب کردم که علاقه اصلی ام نبود. در دبیرستان با خواندن کتابهای استاد عبدالحسین زرین کوب و بعدتر هم آثار استاد شفیعی کدکنی بیشتر به سمت ادبیات جذب شدم و با اینکه دیپلم من در رشته ریاضی است در کنکور انسانی شرکت کردم و در دانشگاه در هر سه مقطع (کارشناسی و کارشناسی ارشد و دکتری) در رشته زبان و ادبیات فارسی به تحصیل ادامه دادم.

– از هم دوره ای های تان در حال حاضر با چه کسانی همکاری دارید؟ پژمان فیروزبخش یکی از هم دوره ای های من در دانشگاه تهران بود که در رشته زبانهای باستانی تحصیل می کرد و ابتدا در سفری به کوشکک به دعوت استاد ایرج افشار با هم آشنا شدیم و بعد در دانشگاه تهران این دوستی ادامه یافت و چند کتاب و مقاله مشترک با هم کار کردیم (مانند دو مجلد از خاطرات فروغی) و همچنان هم که او در دانشگاه هامبورگ است این همکاری ادامه دارد. یکی دیگر از دوستانم ارحام مرادی است که در دانشگاه تهران با هم آشنا شدیم و دو کتاب با هم منتشر کردیم. حالا هم که او در دانشگاه ماربورگ است همچنان با هم کارهای مشترکی در دست انجام داریم. دکتر جواد بشری عضو هیات علمی دانشگاه تهران یکی دیگر از این همکلاس هاست که حالا هم که با هم همکاری خوشبختانه همکاری پژوهشی ما هم تداوم یافته است. دکتر مهدی فیروزیان نیز یکی دیگر از این دوست های عزیز و همکاران است.

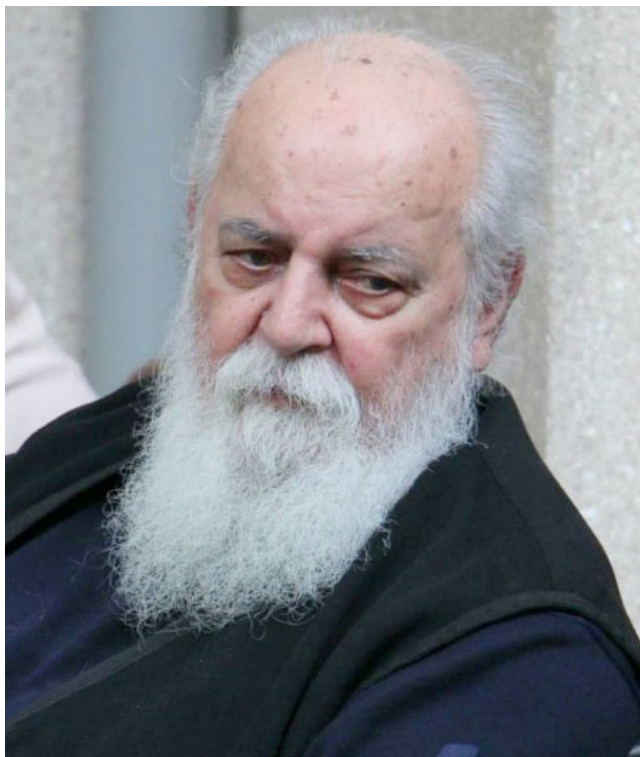
– از دوران تحصیل خاطره ای دارید که برایتان بسیار عزیز و با ارزش باشد؟

بهترین خاطرات من در دوره تحصیل مربوط به کلاس های استاد شفیعی کدکنی است که ایشان هر چه می گفتند آن را به قول فروغ «چو شیر تازه می نوشیدیم» و شرکت در کلاس های ایشان نوع نگاه مرا به تحقیق و پژوهش و حتی زندگی تغییر داد و همیشه خودم را مدیون ایشان می دانم. حتی اگر سوال بی ربطی از ایشان پرسیده می شد پاسخ هایی می دادند که بسیار آموزنده بود.

– در تمام طول تحصیل در دانشگاه معدل الف بودید، این حجم از تلاش و پشتکار و انگیزه از کجا نشأت می گیرد؟ آیا از همان ابتدا

- در حال حاضر مدیرعامل بنیاد موقوفات دکتر افشار هستید، کمی از فعالیت‌های این بنیاد و اهدافش و همچنین تجربیاتتان در این سمت بر ایمان بگویید.

چنانکه می‌دانید پدر استاد ایرج افشار، دکتر محمود افشار یزدی بود که در سال ۱۳۳۷ تقریباً تمام اموالش را وقف کرد. بیشتر وقف‌ها در ایران وقف‌های مذهبی است اما ایشان اموالش را (که شامل زمین و باغ و خانه بود) وقف زبان فارسی و وحدت ایران زمین کرد. همان‌طور که می‌دانید قومیت‌های مختلفی در ایران زندگی می‌کنند که با هم اختلافات گوناگونی در زبان و مذهب و ... دارند. از طرفی این سرزمین دشمنان زیادی هم دارد که به سبب منافع خودشان مایلند ایران تجزیه شود. متأسفانه برخی افراد هم در داخل و خارج از کشور با این دشمنان همصدا شده‌اند. دکتر افشار اموالش را وقف کرد تا در راه حفظ ایران و زبان فارسی صرف شود. خودش هم نوشته: می‌دانم خیلی‌ها مرا به خاطر این کار سرزنش خواهند کرد اما من هدفی والا



داشتم و هرچه داشتم بر سر این هدف گذاشتم. تا استاد ایرج افشار حیات داشت بر اساس نیت پدرش در این بنیاد عمل می‌کرد. مدتی بعد از درگذشت آن استاد، فرزند کوچکترشان، آرش افشار (بازرس و عضو شورای تولید بنیاد) و آقای دکتر سید مصطفی محقق داماد (رئیس شورای تولید بنیاد) از من خواستند مدیریت انتشارات آنجا را بر عهده بگیرم. با کمال میل پذیرفتم و بسیاری از طرح‌هایی را که از قبل داشتم و همسو با نیت واقف نیز بود در آنجا عملی کردم و خوشبختانه در حوزه متون فارسی و تحقیقات ایران‌شناسی، امروز این انتشارات خیلی فعال شده است. در حقیقت بخش عمده‌ای از درآمد موقوفات از املاک، صرف چاپ کتبی در محدوده نیت واقف می‌شود. برنامه‌های فرهنگی هم هر هفته یا هر ماه در سالن کانون

کردم. ده‌ها موضوع بود که علاقه داشتم تمام آن‌ها را کار کنم و همه را برای خودم فهرست کرده بودم (همچنان هم به آن‌ها افزوده می‌شود). در هر حال در نهایت موضوعاتی را که اشاره کردم انتخاب کردم و دومی یعنی رساله دکتری عملاً کار عمرم شده است.

- چه زمانی و از چه طریقی با دکتر خالقی مطلق آشنا شدید؟ تجربه همکاری با ایشان را در تصحیح و چاپ داستان‌های شاهنامه چه طور ارزیابی می‌کنید؟

من در سال ۱۳۹۰ در مجله بخارا مقاله‌ای نوشتم که مورد توجه استاد خالقی واقع شد. با اینکه ایشان را تا آن زمان ندیده بودم. چون چنانکه می‌دانید ایشان در هامبورگ زندگی می‌کنند. سال بعد از آن، استاد خالقی به یکی از دوستان (پژمان فیروزبخش که از قبل با ایشان آشنایی داشت) گفته بودند که مایلم وقتی ایران می‌آیم فلاحتی را ببینم. من هم با کمال میل خدمتشان رفتم و این آشنایی ادامه یافت و بعدتر دو بار هم به دعوت ایشان به دانشگاه هامبورگ رفتم. سپس قرار شد داستان‌های شاهنامه را با ایشان کار کنیم. داستان رستم و سهراب انجام شد و دو داستان دیگر یعنی رستم و اسفندیار و فرود سیاوش هم در دست انجام است. دکتر خالقی کسی است که به نظر من فن تصحیح متن را در ایران خیلی جلو برده است. هرچند ممکن است گاهی با برخی نظرهای ایشان موافق نباشم اما به نظرم تحقیقات ایران‌شناسی، خیلی از پژوهش‌های ایشان بهره برده و همه ما به ایشان مدیونیم. کارهایی هست که در عرصه تصحیح متن، خالقی برای نخستین بار انجام داده است. مقالات بسیار درخشانی در حوزه شاهنامه‌پژوهی و جز آن نوشته که همواره مرجع درجه اول خواهند ماند. به نظرم یکی از مردان بزرگ ایران قرن بیستم است.

- شما از نزدیکان و معتمدان دکتر ایرج افشار بودید. این آشنایی و صمیمیت از چه طریقی ایجاد شد؟

دوستی می‌خواست مجموعه‌ای از مقالات بزرگان را درباره شاعر بزرگ معاصر، هوشنگ ابتهاج (سایه) منتشر کند، من هم کمکش می‌کردم. استاد شفیع به من فرمودند که افشار دوست قدیمی سایه است. خوب است از او هم بخواهی مطلبی درباره سایه بنویسد. گفتم با ایشان آشنایی ندارم. همان دقیقه به استاد افشار تلفن زدند که «فلاحتی از دانشجویان مورد اعتماد من است، الان به منزل شما می‌آید تا درباره مقاله‌ای صحبت کند». رفتم و صحبت‌مان درباره کتاب و مقاله گل کرد و به تدریج استاد افشار محبتی به من پیدا کردند و این شد سرآغاز انجام چند کتاب مشترک که بعد از درگذشتشان هم ادامه یافته است. افشار مرد بزرگی بود. من چنانکه قبلاً هم نوشته‌ام معنای کلمه «بزرگ» را با دیدن او فهمیدم. عاشق واقعی ایران بود. هرچند از خیلی از ایرانی‌ها بی‌مهری دیده بود و می‌دید ابدآینه‌ای از کسی به دل نمی‌گرفت و به جای کینه‌توزی دنبال این بود تا فرهنگ مردم را با نوشته‌هایش ارتقا ببخشد. دنبال این بود به مردم آگاهی بدهد. جمله‌ای که استاد احسان یارشاطر درباره ایرج افشار نوشته به نظر من دقیق‌ترین قضاوتی است که درباره افشار شده و کاملاً درست است. ایشان نوشته است: در قرن بیستم مجموعاً هیچ کس به اندازه ایرج افشار به ایران خدمت نکرده است.

به مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی سپرد تا در آنجا محفوظ بماند و مورد استفاده پژوهشگران قرار بگیرد. منظور از گنجینه پژوهشی ایرج افشار همین کتاب‌ها و اسناد است که اکنون در دسترس محققان است و حقیقتاً گنجینه مهمی است که در طول سالیان دراز جمع شده و مشابهی ندارد. فرزندان آن مرحوم هم پیگیر نشر کارهای بازمانده از پدرشان هستند و در این راستا از هیچ کمکی دریغ نمی‌کنند.

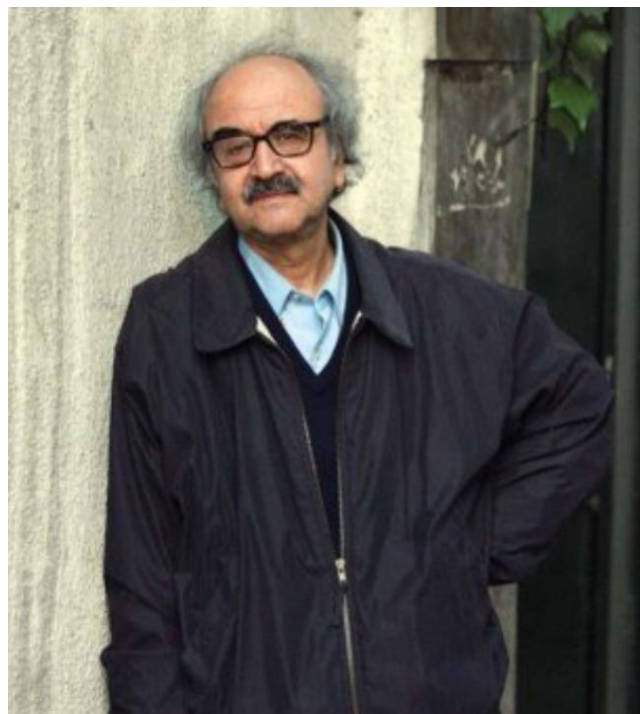
کتاب یادداشت‌های روزانه محمدعلی فروغی و خاطرات او که به کوشش شما و به خواستاری استاد افشار به چاپ رسیده است از جمله کتاب‌هایی است که مورد توجه بسیاری از اهالی ادب و حتی سیاستمداران قرار گرفته است. از تجربه چاپ این کتاب کمی بر ایمان بگوئید. منابع اولیه و دستخط‌های فروغی برای چاپ این کتاب از چه طریقی در دسترس شما قرار گرفت؟

بعد از درگذشت استاد افشار، آرش فرزند کوچکتر ایشان، من و دوستم پیمان فیروزبخش را از وجود دفترچه‌ای از خاطرات فروغی آگاه کرد که در ماه‌های پایانی زندگی استاد از طریق یکی از نوادگان فروغی که در واشنگتن زندگی می‌کند به دست ایشان رسیده بود. بعد هم گفت اگر شما این کار را در دست بگیرید من بقیه دفترچه‌ها (یعنی حدود بیست و هفت هشت دفترچه) را از خانواده ایشان می‌گیرم و به دست شما می‌رسانم. ما هم که به شخصیت فروغی به عنوان یکی از بزرگترین سیاستمداران و دانشمندان معاصر بسیار علاقه داشتیم این کار را پذیرفتیم و شش سالی هم وقت صرف آماده‌سازی و تصحیح آنها کردیم. وقتی جلد اول کتاب چاپ شد در اولین روزی که بعد از مذاکرات ژنو دکتر محمدجواد ظریف به مجلس رفت تا گزارش مذاکرات را بدهد دکتر غلامعلی حداد عادل یک نسخه از این کتاب را با خودش به مجلس برد تا به ظریف هدیه دهد و خبرنگاری هم عکس این لحظه را گرفت و خیلی خیرساز شد و شاید همین هم باعث شد کمتر از دو سال این جلد به چاپ هشتم برسد. درباره علت انتخاب این هدیه هم خبرنگاران بحث‌های زیادی کردند که حالا جای آن نیست. از طرفی در این دو جلد خاطرات و یادداشت‌های روزانه ذکاءالملک فروغی اطلاعات مهمی درباره تاریخ معاصر ایران آمده که تاکنون از آنها اطلاع نداشتیم. بالاخره فروغی کسی است که چندین بار وزیر بوده. چند بار نخست‌وزیر شده. دو بار شاه عوض کرده یا به هر حال در تغییرات سلطنت نقش مهمی داشته. رئیس جامعه ملل بوده. از طرفی نثرش بهترین نمونه نثر معاصر فارسی است. سیر حکمت در اروپایی که نوشته همچنان مرجع درجه یک است. کلیات سعدی که تصحیح کرده بعد از گذشت بیش از هفتاد هشتاد سال محل مراجعه پژوهشگران است. مثل او در تاریخ ایران چند نفر هم نداشته‌ایم. بنابراین هر نوشته‌ای از او پیدا شود بسیار اهمیت دارد.

به عنوان یک پدر، مشتاق هستید که پسران آرش ادامه دهنده راه شما باشند؟ به نظر شما حضور در این فضا و رشد کردن در بین بزرگان مثل سایه، دکتر شفیعی و... تا چه حد بر روی تربیت فرزندان و روحیات او تاثیر گذار است؟

نه، دوست ندارم پسرم راه مرا ادامه بدهد. دوست دارم راه خودش را پیدا کند و همان را طی کند. ممکن است او استعداد یا علاقه‌اش در

زبان فارسی در بنیاد بر گزار می‌شود، مانند شب‌های وحدت ملی که در همین راستاست و ورود برای عموم علاقه‌مندان آزاد است. ضمناً سالیانه به یک دانشمند ایرانی یا فرنگی که به عالم ایران شناسی خدمت کرده نیز جوایزی اهدا می‌کنیم. در این بنیاد اعضایی به عنوان هیأت گزینش کتاب و جوایز انتخاب شده‌اند که همه از دانشمندان بزرگ این سرزمین‌اند. از درگذشتگان استادان ایرج افشار، یحیی مهدوی، اصغر مهدوی و سید جعفر شهیدی را می‌توان نام برد و از حاضران استادان: محمدرضا شفیعی کدکنی، فتح‌الله مجتبیایی، جلال خالقی مطلق، محمود امیدسالار، حسن انوری، ژاله آموزگار و کاوه بیات. انتخاب کتاب‌ها و افراد جایزه‌گیرنده به پیشنهاد مدیر انتشارات و تأیید این اعضا است. خلاصه بعد از اینکه مدتی از مدیریت من در انتشارات این بنیاد گذشت، اعضای شورای تولید و هیأت مدیره بنیاد خواستند



که مدیریت کل مجموعه را بر عهده بگیرم و چنین نیز شد. **در مقاله ای با عنوان میراث علمی افشار که سال ۱۳۹۳ در مجله بخارا، از شما چاپ شده است از گنجینه علمی دکتر افشار صحبت کرده اید. به نظر شما این میراث علمی و همچنین میراث مادی که از ایشان به جای مانده تا چه حد تاثیر گذار بوده است؟ و ادبیات و کارهای پژوهشی تا چه حد مدیون این میراث مادی و معنوی ایشان است؟**

میراث معنوی افشار آثاری است که چاپ کرده و فهرست آنها را دوستم، دکتر میلاد عظیمی در سه جلد قطور منتشر کرده است. اینکه فهرست آثار کسی چنین حجمی داشته باشد خود میزان خدمات او را نشان می‌دهد. البته افشار به کیفیت کار هم بسیار اهمیت می‌داد. به قول دکتر شفیعی، افشار هیچ یادداشتی ننوشت مگر اینکه در آن اطلاع تازه‌ای به خواننده بدهد. میراث مادی‌اش هم سی چهل هزار جلد کتاب و مقدار زیادی اسناد و عکس‌های تاریخی مهم بود که همه را



◆ معرفی جایزه کتاب اول گاردین

امین سعیدی، مهندسی نفت ۹۵



وجود هر انسان شامل بخشی است که هر چه سعی کنیم منطقی و براساس عقل بسنجیم باز گهگداری پیدایش می شود و سعی می کند تا با لطافت و قریحه بر منطق و استدلال چیره شود. می توان نام این بخش را ذوق و احساسات گذاشت، می توان نامش را بخشی از عقل که خاستگاه غیر منطقی دارد؛ نهاد ولی تعدادی نامش را روح می گذارند.

احتمالاً خاستگاه ادبیات روح است و روح آدمی همانند جسمش نیاز به تغذیه دارد اما غذای روح برخلاف جسم از جنس ماده نیست و حضور خارجی ندارد.

غذای روح، روحانی است و مقدار زیادی لطافت در آن موج می زند؛ این غذا از دنیای پر از عدد انسان ها به دور است و بر اندیشه استوار است، اندیشه ای که تنها از اندیشه تغذیه می کند و جولانگاهش همان دنیای بی انتهای تفکر و احساسات سرشار آدمی است.

ولی همان طور که خود قطعا می دانید ما همیشه به دنبال کمی سازی هستیم، کمی سازی فکر نیز در همین جهت بنا شده ولی از آنجا که متغیر مذکور کیفی است برای کمی نمودن آن به سراغ جایزه و اهدای مقداری پول به اندیشه ی برتر می رویم.

جایزه ای که سعی دارد تا ذوق و اندیشه های متفاوت را با یکدیگر مقایسه نموده و از میان آن ها یکی را برگزیند و از همین روست که موسسات فراوانی برای این هدف به وجود آمده اند و هر ساله سعی بر کمی سازی دارند، کمی سازی که اگر با دقت بنگریم، عملی اجتناب ناپذیر است!

یکی از این جوایز، جایزه ی کتاب اول گاردین است که برای نویسندگان تازه کار شاید مهم ترین جایزه ای باشد که می تواند آینده کاری آن ها را به سطحی فراتر ارتقا دهد؛ چرا که این جایزه هر سال آثار کتاب اولی های انگلیسی زبان یا آثار نویسندگان نو قلم دیگر زبان ها را که به انگلیسی ترجمه شده باشند، مورد بررسی و ارزیابی قرار می دهد. عنوان شده که هدف این جایزه معرفی استعداد های نوظهور در ادبیات است و این معرفی مختص به یک ژانر مخصوص نیست و همواره سعی می شود تا کتاب هایی در تمامی ژانرها تحت نظر قرار بگیرند.

این جایزه از سوی گروهی از نویسندگان و خوانندگان کتاب ها بررسی می شود و برنده جایزه کتاب اول گاردین، ۱۰ هزار دلار به همراه تبلیغ کتابش در روزنامه گاردین دریافت می کند. از برندگان پیشین جایزه کتاب اول گاردین می توان به کالین برت، زدی اسمیت، کوین پاورز، پی یون لی و دونالد رایان اشاره کرد. هاروکی موراکا، جو میا لاهیری، ادنا اوبراینو ران راش نیز دیگر برندگان این جایزه در بخش داستان کوتاه هستند. ■

زمینه های دیگری باشد. من هم می خواهم او به آنچه مورد علاقه اش است بپردازد. دیدن بزرگانی چون کسانی که شما نام بردید و معاشرت با ایشان از کودکی (که برای پسر من شانس بزرگی بوده)، لابد باعث خواهد شد که بیشتر قدر میهنش را بدانند و به زبان فارسی علاقه مند شود و از راهنمایی های ایشان نیز در زندگی به قدر استعداد و توانش بهره برد.

– آینده رشته ادبیات و دانشجویان را چگونه می بینید؟ به نظر شما ممکن است از نسل دانشجویان افراد فاضل و ادیبی همچون اساتیدتان به جامعه ادبیات معرفی شوند؟ می شود به آینده این رشته امیدوار بود؟

بله. من بسیار به آینده این رشته و به طور کلی به آینده ایران خوش بین هستم. ممکن است در میان نسل جوانتر افراد نامداری که در چند حوزه متخصص باشند پیدا نشود. چون آن روزگار سپری شده. روزگار قله ها دیگر گذشته. اما در عوض یقین دارم در آینده متخصصان خوبی در حوزه هایی محدودتر خواهیم داشت. اکنون روزگار تخصص گرایی است و اگر این مسأله به درستی درک شود آینده خوبی پیش رو خواهیم داشت. فقط باید دانست تخصص گرایی به معنای اطلاع داشتن از یک حوزه خاص و بی اطلاعی از همه حوزه های دیگر نیست. بلکه به معنای آن است که انسان در یک حوزه تخصص بیشتری داشته باشد. همین حالا دانشجویان خوبی می بینم که امید زیادی به آینده علمی شان دارم.

در آخر ممنونم از شما استاد گرانقدر که با وجود اینکه اهل مصاحبه نیستید، لطف کردید و افتخار این همصحبتی را به من دادید. اگر نکته و یا نصیحتی هست که دوست دارید بیان شود خوشحال می شوم که بشنوم.

چندان اهل نصیحت کردن نیستم اما یک پیشنهادی برای دوستان دارم که اگر به کار ببندید یقین دارم آینده علمی روشنی خواهید داشت. پیشنهادم این است که در هر حالی که هستید شبی یک مقاله مطالعه بفرمایید. هر شب این کار را انجام دهید. خیلی زود تأثیر این کار را خواهید دید و سطح دانش شما خیلی بالا خواهد رفت. البته باید بدانید چه چیزهایی بخوانید و از آن مهمتر چه چیزهایی نخوانید. در این باره هم در آغاز کار می توان از استادان سوال کرد. بعد از آن «خود راه بگوید که چون باید رفت»

از شما خیلی متشکرم و برای همگی آرزوی موفقیت می کنم. (استاد افشین وفایی، همانطور که پیش تر اشاره کردم تا کنون با هیچ نشریه ای مصاحبه نکرده اند با وجود این، زمانیکه به عنوان دانشجوی ایشان این درخواست را با ایشان در میان گذاشتم با رویی باز و به گرمی در دفتر کارشان در بنیاد موقوفات افشار، پذیرای من شدند و با حوصله ای وصف ناشدنی پاسخ تمام سوالاتم را دادند. تجربه ی حضور در کلاسهای ایشان و نیز این همصحبتی با دکتر وفایی، این باور را بیش از پیش در من تقویت کرد که حضور افراد با اصالت و لایقی چون ایشان می تواند پشتیبانی قوی و با ارزش برای فرهنگ و ادبیات یک کشور باشد) ■

Guardian first book award

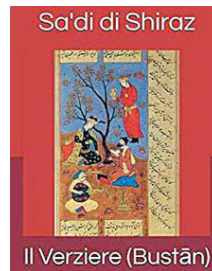


◆ اخبار ادبی



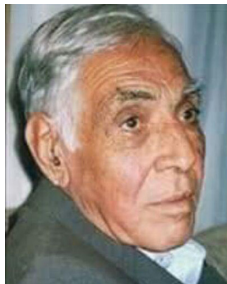
جشنواره شعر فجر به ایستگاه آخر رسید

سیزدهمین دوره از جشنواره «شعر فجر» با چهار برگزیده و سه شایسته تقدیر به ایستگاه آخر رسید. در این جشنواره، دو مجموعه شعر «دومینو» سروده «ابوذر پاکروان» از انتشارات فصل پنجم و «روح اندوهگین یک شاعر» سروده «سیدرضا محمدی» از انتشارات شهرستان ادب به صورت مشترک برگزیده شدند.



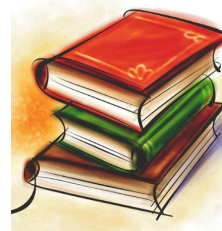
نخستین ترجمه ایتالیایی بوستان سعدی چاپ شد

نخستین ترجمه ایتالیایی «بوستان» سعدی با عنوان «بوستان، راهنمانامه‌ای از حکمت اخلاقی و معنوی قرن هفتم ایران» به تازگی با برگردان، مقدمه و حواشی کارلو سکونه، استاد ادبیات فارسی دانشگاه بولونیا و ایران‌شناس توسط انتشارات «چترواسد بی‌آمازون ای پی» (سیاتل)، به تازگی منتشر و عرضه شده است. این کتاب ترجمه کامل «بوستان» است که مقدمه پژوهشی-علمی، کتاب‌شناسی و فرهنگ معانی در آن گنجانده شده است.



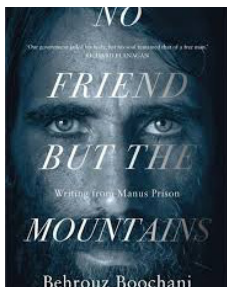
استاد محمد یوسف کهزاد درگذشت.

استاد محمد یوسف کهزاد، نقاش، شاعر، نمایشنامه‌نویس و هنرپیشه معروف تیاتر افغانستان در سن ۸۴ سالگی به اثر بیماری درگذشت. جلوه‌های زیاده‌رهنر، گزیده اشعار، خدا زن را آفرید و مرواریدهای سیاه از جمله آثار یوسف کهزاد است.



موهایم را تو بیاف؛ رمانی عاشقانه درباره عشق به یک جانباز جنگ

انتشارات نجوای قلم به تازگی ۳ عنوان جدید در حوزه داستان و روان‌شناسی منتشر و عرضه کرده است. یکی از این کتاب‌ها، رمان «موهایم را تو بیاف» اثر سید حنا حسینی است که در گروه آثار دفاع مقدسی جا دارد. این رمان درباره عشق یک دختر به پسری جوان است. پسر جوان از جانبازان دوران دفاع مقدس است و مشکلاتی برای وصل این دو وجود دارد...



جایزه ادبی ویکتوریا

به یک پناهجوی ایرانی رسید

بهر روز بوجانی پناهنده‌ی کرد اهل ایلام که پنج سال است در بدترین کمپ استرالیا (جزیره مانوس) زندگی می‌کند، چند روز پیش برنده معتبرترین جایزه ادبی استرالیا شد. او آنجا با موبایل خود رمانی نوشت با نام *No friend but the mountains*.

البته او برای دریافت جایزه اش امکان خروج از جزیره را نداشته است!



انتشار فراخوان هفدهمین دوره جشنواره قلم زرین

انجمن قلم ایران با هدف ایجاد زمینه مناسب برای احراز نقش فعال مولفین و پدیدآورندگان کتاب، هفدهمین دوره جشنواره قلم زرین را به دبیری رحیم مخدومی (نویسنده) برگزار می‌کند. در همین راستا، داوران این جشنواره کتاب‌های منتشره در سال ۱۳۹۷ در پنج حوزه «شعر کودک و نوجوان»، «شعر بزرگسال»، «داستان (زیرمجموعه ادبیات داستانی) کودک و نوجوان»، «داستان (زیرمجموعه ادبیات داستانی) بزرگسال» و «نقد و پژوهش»، را بررسی و آثار برتر را انتخاب خواهند کرد.



کتاب «نخل و نارنج» رونمایی شد

آئین رونمایی و جشن امضای کتاب «نخل و نارنج» نوشته وحید یامین‌پور سه‌شنبه ۱۶ بهمن در تماشاخانه مهر حوزه هنری برگزار شد. این کتاب، روایت جغرافیای ذهنی یک فقیه دردمند (شیخ مرتضی انصاری) است که اندیشه‌ی بنیان حکومت اسلامی به دست فقیه را داشت و در این

جغرافیا، اقلیم ایران و عراق و آنچه در تاریخ بر سر این سرزمین‌ها آمد، ذهن او را به خود درگیر کرد و در رویکردش تأثیر گذاشت. این کتاب را انتشارات کتاب جمکران چاپ و منتشر کرده است.

◆ برنامه‌های ترم جاری کانون



کانون شعر و ادب دانشگاه صنعتی شریف برگزار می‌کند.

سلسله جلسات «به همراه نقد اشعار دانشجویان»

شعرخوانی

«با حضور دکتر رحیمی»

شنبه‌ها
«ساعت ۱۶:۳۰ الی ۱۸:۰۰»

ساختمان شهید رضایی
«دفتر کانون شعر و ادب»

دوستانی که تمایل به شعر خوانی دارند، لطفاً آگهی خود را به آیدی @shaarefazayi ارسال نمایید

کانون شعر و ادب دانشگاه صنعتی شریف برگزار می‌کند

ادامه بررسی دفتر پنجم مثنوی معنوی

با حضور دکتر قیدی

دوشنبه‌ها ساعت ۱۶:۳۰ الی ۱۸

مکان: سالن کنفرانس ساختمان شهید رضایی

برای ثبت نام یا مراجعه به کانال تلگرامی کانون فرود مربوطه را پر کنید.

@kimia_jc

توجه: این برنامه با ظرفیت محدود برگزار می‌شود. اولویت با دانشجویان شریف بوده و هزینه‌ی کلاس، ۳۵ هزار تومان است.

کانون هنرهای تجسمی با همکاری کانون های موسیقی و شعر و ادب برگزار می‌کند

عقده سنگ

چهارمین دوره

فراخوان آثار هنری

با اهدای جوایز به تفرات برتر در سه بخش: نقاشی و نگارگری | خوشنویسی | صنایع دستی

جهت کسب اطلاعات بیشتر و شرکت در فراخوان به وبسایت کانون مراجعه نمایید:
VAC.farhangi.sharif.edu

مهلت ثبت نام و ارسال آثار: ۲۶ بهمن ماه | زمان برگزاری نمایشگاه: ۸ بهمن ماه
شرکت برای تمامی دانشجویان، فارغ التحصیلان و کارمندان دانشگاه، بلا مانع است.

«کانون شعر و ادب دانشگاه صنعتی شریف برگزار می‌کند»

سیر تحول شعر معاصر فارسی

مدرس: دکتر «سلمان جواهریان»

دوشنبه‌ها ساعت ۱۵ الی ۱۶:۳۰ | سالن کنفرانس ساختمان شهید رضایی

برای کسب اطلاعات بیشتر و ثبت نام با آیدی @cmsbmd در ارتباط باشید.



مهدی دیزانی، مهندسی مکانیک ۹۵

◆ The Butcher Boy



Tommy Makem

In London city where I did dwell
A butcher boy, I loved right well
He courted me, my life away
But now with me, he will not stay

I wish, I wish, I wish in vain
I wish I was a maid again
A maid again I ne'er will be
'Til cherries grow on an apple tree

I wish my baby it was born
And smiling on its daddy's knee
And me poor girl to be dead and gone
With the long green grass growing over me

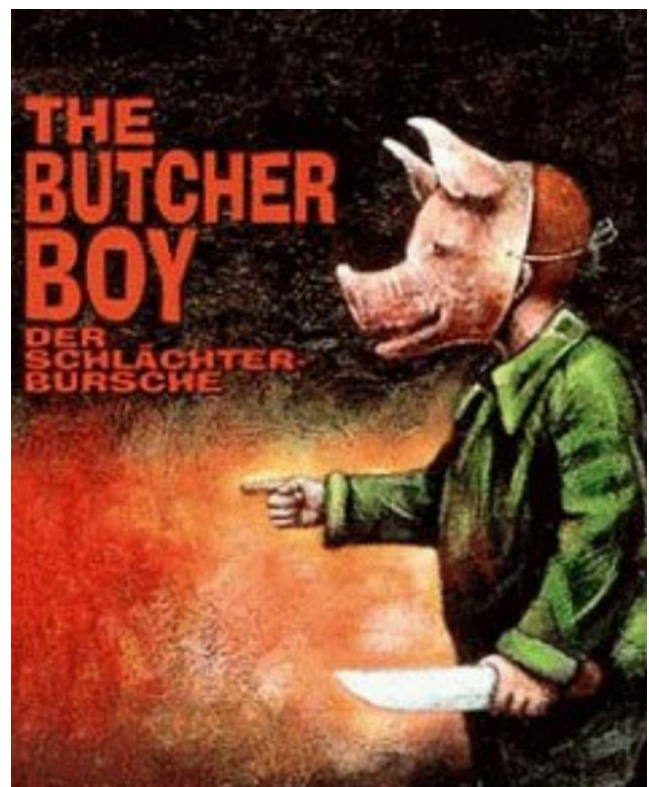
She went upstairs to go to bed
And calling to her mother said
"Give me a chair 'til I sit down
And a pen and ink 'til I write down"

At every word she dropped a tear
And at every line cried "Willie dear
Oh, what a foolish girl was I
To be led astray by a butcher boy"

He went upstairs and the door he broke
He found her hanging from a rope
He took his knife and he cut her down
And in her pocket, these words he found

Oh, make my grave large, wide and deep
Put a marble stone at my head and feet
And in the middle, a turtle dove
That the world may know, that I died for love

در یکی از شماره‌های این ماهنامه، در خصوص کتابی صحبت شد به نام «شاگرد قصاب». شاهکاری در ادبیات ایرلند و شاید جهان؛ نوشته‌ی «پاتریک مک کیب»، نویسنده‌ی ایرلندی. در سرتاسر این کتاب جذاب و خواندنی، ردپای این موسیقی مشاهده می‌شود. حضور این موسیقی در تار و پود کتاب و تاثیر آن بر شخصیت نخست داستان، فرنسی، یکی از نقاط قوت این اثر است. مادر فرنسی، یک شخصیت روان‌پریش که در اوایل داستان کارهای عجیبی انجام می‌دهد، این موسیقی را دائماً در فضای خانه با صدای بلند پخش می‌کند و به همراه آن ابراز شادی می‌کند. پس از مدتی نیز مرگ او فرا می‌رسد و فرنسی در ادامه به عنوان شاگرد قصاب استخدام می‌شود؛ جایی که محل سلاخی خوک‌ها است. «خوک» لقبی است که در دنیای اسکیزوفرنیک فرنسی، همه به وی نسبت می‌دادند. فرنسی تحت اثر رفتارهای مادر روان‌پریش خود، این موسیقی را وارد دنیای خود می‌کند، از آن برای آرامش قبل از طوفان استفاده می‌کند و متأثر از این نوا اتفاقات مهلکی را رقم می‌زند. او در دنیای خود، خودش را دار می‌زند و نامه‌ای که قبل از خودکشی درونی می‌نویسد قابل فهم برای اطرافیان نیست. اگر ما در دنیای عادی زندگی می‌کنیم، دلیلی برای سلامت مان نمی‌شود. شاید دنیایی خارج از این دنیای عادی، زندگی بهتر اما پر مخاطره‌تری را برای ما رقم بزند. این ما هستیم که تصمیم می‌گیریم دیوانه شویم یا هم‌رنگ. ■



◆ چند کلامی درباره چیستی مدرسه «ادبیات، انسان، شهر»




چهارشنبه ۱ اسفند
بوی بیداری
زندگی، اعتراض و حافظ
بهاء‌الدین خرمشاه

ایمان و حافظ
غلامحسین ابراهیم‌دینان

زندگی و حافظ
سید محمد تقی چاوشی

روح، تنهایی، معنای زندگی و مولوی
امیرعباس علی زمان

پنجشنبه ۲ اسفند
عشق از زمین تا آسمان
عشق و مولوی
علیه قیدی

عشق از زمین تا آسمان
عشق، زندگی، امر جنسی و نظام
علیرضا سمیرا

بیداری و مولوی
علیه محمد وودب

سه شنبه ۷ اسفند
عقلائییت و زندگی
اخلاق و سعدی
محمدرضا نازک

خرد و فردوس
سید حسین شهرستانی

خرد و مولوی
شهرام بازوگ

چهارشنبه ۸ اسفند
انسان و ساختن شهر
امید و سعدی
مرتضی امیری اسفندک

مهر و عطارد نیایشی
محمد روزگر

جمعه و فردوس
یوسف‌قلی میرشاک

هویت، ملیت و فردوس
شروین وکیلی

پنجشنبه ۹ اسفند
ادبیات، دین، دنیا
ادبیات و قرآن
ابراهیم اکبری دیرنا

ادبیات و تمدن
مصطفی تقوی

امکان‌های موجود در ادبیات
برای حرکت اجتماعی
روح اله هادی

اختتامیه
باحضور مدعو ویژه

دانشگاه صنعت شریف
از ساعت ۱۳ الی ۱۸

ثبت نام و اطلاعات بیشتر:
@Adabiat_Ensan_Shahr
https://evnd.co/9V2Lz
۰۱۱۳۵۶۶۳۳۵

ثبت نام برای عموم آزاد است

سال‌هاست که لابلای چرخ دنده‌های این دانشگاه‌های آدم‌کش، به سودای احیای انسان و انسانیت نفس زدیم، ولی هر از چندی که چشم به راه می‌اندازیم، خم به ابرویمان می‌آید که پس چرا از جای قبلی در بهترین حالات، تکان نمی‌خوریم؟!

ایرانی امروز در ایران امروز، اسیر مفاهیم استحاله شده‌ای است که شاید تا همین یک قرن پیش، با نسخه ناب همان مفاهیم، امید به ترقی و ساختن جامعه خود داشت. ساختن جامعه‌ای که در آن، اخلاق و مروت و دین‌داری و عشق و امید و ایمان، هویت دهنده انسان خردمند حماسی ایرانی بودند.

اما سالیانی سخت به ایران عزیز گذشت و با نوسازی‌های بالا به پایین جامعه ایرانی، شد آن چه که شد. جامعه ایرانی، دچار آفات اجتماعی و فرهنگی و سیاسی خاصی شد، زندگی بوی نا گرفت و بن بست پیشرفت ایرانی، هر لحظه در ذهن دلسوزان ایران پررنگ تر شد.

یک سالی می‌شود که جمعی از دلسوزان و اهل نظر، در پی افکندنِ طرحی نو بوده‌اند. ثمره آن سرو کله زدن‌ها، به این رسید که بازخوانی سنت ایران اسلامی نه تنها به ما اجازه بازسازی هویتی می‌دهد، بلکه شاید جزو معدود راه‌هایی باشد که می‌توانیم بر اساس آن به فکر طرحی بومی برای رشد ایران و ایرانی باشیم.

سنت ما، خصوصاً سنت ادبیات منظوم ما، عنصری کاملاً درونی شده برای فرهنگ ایران است و در عین حال که مقبولیتی تاریخی دارد، پر است از مفاهیم ناب نجات‌بخش که آن مفاهیم، اتفاقاً در سازگاری حداکثری با گوهر دین اسلام هستند. پس می‌توان چشم‌امیدی واقعی به آن داشت.

یک سال طول کشید تا طرح بازخوانی سنت ادبیات منظوم ایران زمین برای پاسخ به بحران‌های انسان ایرانی و جامعه ایرانی، پخته

شد تا امروز بتوانیم آن را به عنوان دوره‌ای حقیقی نظیر و بی‌سابقه، به جامعه فرهیختگان و دغدغه‌مندان ایران و ایمان تقدیم کنیم.

چیزی حدود ۱۵ تا ۲۰ ارائه و گفتگوی رودررو با اساتید بنام و پرمایه این عرصه، در موضوعاتی کاملاً کارشناسی شده، این دوره را به دوره‌ای کاملاً متفاوت از تمام دوره‌های دیگر در سطح ملی تبدیل کرده است. نام این دوره را گذاشته ایم «مدرسه ادبیات، انسان، شهر».

با ما در کانال مدرسه همراه باشید. باشد که تحفه‌ای به تاریخ ایران و ایمان هدیه شود.

